دشمن فراموش شده

«قسمت هفتم»

فتح الله نجارزادگان

شيوه ها و راه كارهاى مبارزه با دشمن (شيطان)

با شناخت توانايى ها و سياست هاى اصولى در مبارزه با دشمن، نوبت به شيوه ها و راه كارهاى عملى مى رسد. در اين رويارويى به طور مشخص چه بايد كرد؟ از كجا شروع كنيم و ادامه راه چيست؟ به نظر مى رسد در اين باره چند گام اساسى بايد برداشته شود:

گام اول: كاوش و بازنگرى در حوزه جان

اين گام به معنى درون كاوى براى شناخت بيمارى ها در بعد رفتارها، و شناخت كاستى ها و ضعف ها در بُعد انديشه هاست; و اين، قدمى اساسى است; چون وسوسه هاى دشمن بر همين بيمارى ها و كاستى ها نهاده مى شود. آن ها مانند نقاط كورند كه نشانى براى دشمن خواهند بود، و روشن ترين دليل آن هم اعتراف عاجزانه خود دشمن درباره مخلَصان يعنى پاك شدگان و وارستگان از هر نوع آلودگى و كاستى است; دشمن دستش را از ساحت قدسى آنان كوتاه مى بيند; و اين بدان معناست كه هر كس به اين مقام بار نيافته، به سبب ناخالصى و ضعف اش گرفتار شده است. پس هر كس بايد در گام نخست با يك درون كاوى، بيمارى ها و ضعف هايش را بشناسد. به اين پرسش ها توجه كنيد:

آيا روح ما آلوده و تيره نيست و رسوباتى از گناه بر آن ننشسته است؟ آيا به بيمارى هايى مانند حسادت، بخل، كبر و ... مبتلا نيستيم و رفتارهاى ما آميخته به خودخواهى و شرك و ريا و ... نيست؟ و آيا ...; اين نوع پرسش ها درباره رفتارهاى ماست و روشن است هر چه دل انسان آلوده تر باشد، دستبرد دشمن به گوهر جان آسان تر است، و هر چه بيمارى ها فزونى يابند شماره دست گيره هايى كه دشمن به آن ها چنگ مى زند، بيشتر خواهد بود.

ما از كجاييم و در كجا و به كجا مى رويم؟ چه تصويرى از مبدأ و معاد خويش داريم؟ موقعيت مان را در اين دنيا چه گونه ارزيابى مى كنيم؟ و ده ها پرسش ديگر از اين دست; پرسش هايى است كه درباره بينش هاى ماست.

هر قدر انديشه انسان نادرست، و داورى اش درباره حقيقت ها به دور از واقعيت باشد، وسوسه گرى هاى دشمن درباره او كارسازتر است، و بالاخره، مشكل شناختى، زيربناى همه آسيب ها و بيمارى هاست.

آرى، اگر مى خواهيم به مصاف دشمن رويم بايد كمر همت ببنديم، لايه هاى جان را كنار زنيم و تمام زوايا و جوانب وجودى خود را با دقت و مهارت و از سر صدق بكاويم، تا آلودگى ها، بيمارى ها و ضعف هاى انديشه ها و باورها، شناخته شوند; آن گاه آلودگى ها را شست وشو دهيم، بيمارى ها را با نسخه هاى حكيمانه قرآن و اهل بيت ـ عليهم السلام ـ درمان كنيم، و در بُعدِ انديشه ها و باورها نيز آن ها را از نو وارسى كرده با همان مقياس قرآن و عترت، بازسازى و تصحيح نماييم; چون اين قرآن است كه خود را موعظه از جانب پروردگار،[1] شفاى بيمارى هاى اعتقادى و رفتارى،[2] و هدايت و رحمت براى مؤمنان[3] معرفى كرده است.

البته كاوش و بررسى در لايه هاى جان، كارى چندان ساده نيست و به يقين با دشوارى ها و موانعى همراه است; بزرگ ترين مانع و در عين حال تمام دشوارى و مانع اين است كه چون ما، به خود وابسته ايم و عمرى با خرابه اى كه به دست خود بنا كرده ايم خو گرفته ايم; ضعف ها و كاستى هاى خود را نمى بينيم و هميشه خود را سالم و بى نياز از معاينه و طبيب به حساب مى آوريم، اما اگر محبت به خود را زير پا گذاريم يا لااقل كم كنيم و آن گاه در نهان خانه دل به جست وجو پردازيم، آفت ها و ضعف هاى زيادى را خواهيم ديد; مَثَل ما مثل همان مردى است كه ميبدى در تفسيرش آورده و مى گويد:

«مردى را زنى بود و در كار عشق وى نيك رفته بود، و آن زن را سپيدى در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عيب بى خبر بود; تا روزى كه عشق وى در نقصان درآمد، گفت: اين سپيدى در چشم تو كى پديد آمد؟ زن گفت: آن گه كه كمال عشق تو را نقصان آمد.»[4]

افزون بر اين آلودگى ها، مارهاى خفته اى نيز در نهان خانه دل ماست و در انتظار زمينه اى مناسب، تا نشاطى گيرند و به جان ما افتند.

حضرت امام خمينى ـ قدس سره ـ مى گويد:

«بالاترين ظلمت ها، ظلمت انانيّت است; اگر از اين ظلمت خارج نشويم، از اين چاه خارج نشويم، از اين انانيّت بيرون نرويم ... الهى نخواهيم شد.»[5]

آرى، يكى از آثار زشت ظلمتِ انانيّت، همين كورى است كه اجازه نمى دهد دردها ـ به ويژه دردهاى مزمن ـ و ضعف ها، شناخته شوند; و به سبب همين كورى است كه انسان به تعريف ها و تمجيدهاى ديگران دلگرم و خشنود مى شود و با گرمى و خوشرويى از آن ها استقبال مى كند; ولى اگر از او انتقاد سازنده كنند، چهره درهم مى كشد و با سردى و ترشرويى برخورد مى كند; چون در وهم خويش غوطهور است.

گام دوم: لايه روبى و شست و شوى آلودگى ها

اگر جان لايه روبى نشود خطر رسوب آلودگى ها، آن را تهديد مى كند و ادامه رسوب، تبديل هويت انسانى است و اين همان خواسته دشمن است كه مى كوشد با وسوسه بر تأخير شست و شوى جان، آن را به دست آورد. براى اين شست و شو دستورالعمل هايى رسيده، كه اساسى ترين آن ها توبه است.

ما تا هنگامى كه در منزل دنيا هستيم، درِ توبه به روى ما گشوده است; توبه، تطهير كننده جان، و شست و شوگرِ آلودگى هاى گناهان است;[6] توبه، سرمايه سالكان و اول مقامات دين و موجب محبت حضرت بارى و سبب نجات و رستگارى است; خداى تعالى فرمود:

(... اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ)[7]

«خداوند، توبه كنندگان و پاكان را دوست مى دارد.»

از پيامبر عزيز اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ روايت شده است:

«توبه كننده، دوست خداست و كسى كه از گناه توبه كند مانند كسى است كه هيچ گناهى براى او نباشد.»

خداى تعالى سه چيز براى توبه كنندگان قرار داده است، كه اگر يكى از آن ها را به جميع اهل آسمان و زمين عطا مى فرمود، به سبب آن نجات مى يافتند:

الف: آن كه خداوند، توبه كنندگان را دوست مى دارد; چه اين كه امام موسى بن جعفر ـ عليه السلام ـ فرمود:

«دوست ترين بندگان نزد خدا توبه كنندگان اند.»

ب: خبر داد كه فرشتگانِ حامل عرش، و فرشتگان در اطراف عرش براى كسانى كه توبه كرده اند طلب آمرزش مى كنند;

ج: خداوند، آمرزش و رحمت خود را براى توبه كنندگان قرار داده است.[8]

سخن روح بخش قرآن كريم نيز در اين باره چنين است:

(قُلْ يا عِبادِىَ الَّذينَ أَسْرَفُوا عَلى اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعاً اِنّه هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيم وَ اَنيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ)[9]

«بگو: اى بندگان من كه بر خويشتن زياده روى روا داشته ايد! از رحمت خدا نوميد مشويد; در حقيقت، خدا همه گناهان را مى آمرزد، كه او خود آمرزنده مهربان است; و پيش از آن كه شما را عذاب در رسد و ديگر يارى نشويد، به سوى پروردگارتان بازگرديد و تسليم او شويد.»

حضرت امام صادق ـ عليه السلام ـ فرمود:

«خداوند به داوود پيامبر چنين وحى كرد: اى داوود! اگر بنده من گناهى كرد و سپس بازگشت و از آن توبه كرد; و هرگاه گناه اش را ياد آورد، از من حيا كرد; او را مى بخشم و از ياد فرشتگانى كه نگهبان اويند مى برم، و آن گناه را به حسنات و خوبى ها تبديل مى كنم، و بر من باكى نيست; (چون) منم بخشنده ترين بخشندگان.»[10]

حقيقت توبه، پشيمانى از انجام معصيت است و تا چنان پشيمانى در كار نباشد توبه واقعى حاصل نشده است. از پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ چنين رسيده است:

«النَّدَمُ تَوبةٌ.»[11]

«پشيمانى، توبه است.»

افزون بر توبه، امور ديگرى نيز در شست و شوى آلودگى ها و لايه روبى جان مؤثرند; بخشى از آن ها عبارت اند از اعطاى صدقه به ويژه صدقه پنهانى،[12] دورى از گناهان كبيره،[13] هجرت و جهاد در راه خدا،[14] كارهاى نيك و شايسته همراه با ايمان،[15] تقواى الهى،[16] پيروى از سنت نبى مكرم و آلش ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و بالاخره فريادرسى درماندگان و باز كردن گره ها از انسان بلا ديده رنج كشيده كه از كفاره هاى گناهان بزرگ شمرده شده است.

اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ فرمود:

«مِنْ كَفّاراتِ الذُّنُوبِ الْعِظامِ إِغاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفيسِ عَنِ الْمَكْرُوبِ.»[17]

«از كفاره گناهان بزرگ، به فرياد رسيدنِ فرياد خواه و باز كردن گره ]از كار[ رنج كشيده است.»

البته اين امور و نسخه هاى مشابه آن، در طول «استغفار و توبه» قرار دارند.

گام سوم: درمان بيمارى ها و ترميم آسيب ها

با لايه روبى جان و شست وشوى آلودگى هاى آن، نوبت به درمان بيمارى ها مى رسد; بيمارى هايى كه اگر درمان نشوند دوباره صحنه جان را تيره و تاريك مى كنند. البته برخى از اين بيمارى ها به قدرى مرموزند كه هرگز براى انسانِ ابتدايى يا متوسط، بيمارى به حساب نمى آيند; چون انسان هر چه اوج بگيرد و عميق تر بينديشد، بيمارى هايى را مى بيند كه در سطوح پايين تر، آفت وبيمارى به حساب نمى آيند.

در اين جا تنها به چند نمونه از نسخه هاى حكيمانه قرآن و عترت درباره چند بيمارى شايع كه در بحث كمينگاه هاى حساس با خطر آن ها آشنا شده ايم اشاره كرده، و عزيزان را در مورد بقيه بيمارى ها و درمان شان، به كتاب هاى اخلاق ارجاع مى دهيم. البته ريشه تمام بيمارى ها، در نادرستى انديشه ها و ضعف باورهاست كه در گام بعدى به آن خواهيم پرداخت.

الف: درمان كبر و فخرفروشى

اگر انسان به گذشته و آينده خود بنگرد، و فقر و نيازش را ببيند، جايى براى فخر فروشى اش باقى نمى ماند. اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ فرمود:

«ما لاِبْنِ آدَمَ وَ الْفَخْرُ، اَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ اخِرَهُ جيفَةٌ وَ لا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لا يَدْفَعُ حَتْفَه.»[18]

«انسان را با تكبر چه كار؟ در آغاز، نطفه (ناچيز) بود و سرانجام مردارى (متعفن) است; نه مى تواند به خود روزى دهد و نه مرگ را از خود براند.»

هم چنين آن حضرت فرمود:

«اگر خداوند، تكبر ورزيدن را به كسى اجازه مى داد به طور قطع در مرحله نخست، آن را مخصوص پيامبران و اولياى خود مى ساخت; اما خداوند، تكبر و خودبرتربينى را براى آنان منفور شمرد، و فروتنى را براى شان پسنديد. آنان ـ بر اثر همين فروتنى ـ گونه هاى خود را به زمين مى گذاشتند، و صورت ها را بر خاك مى ساييدند، و پر و بال خويش را براى مؤمنان مى گسترانيدند تا آن جا كه ـ بر اثر شدت فروتنى و خاك سارى ـ مردم بى خبر، آنان را ضعيف و ناتوان مى شمردند.»[19]

امام موسى بن جعفر ـ عليه السلام ـ ، درباره آثار منفى تكبر و آثار مثبت فروتنى فرمود:

«زراعت در زمين هموار مى رويد نه بر سنگ سخت، و چنين است كه حكمت، در دل هاى فروتن جاى مى گيرد نه در دل هاى گرفتار كِبر و خودپرستى; خداوند متعال، تواضع را وسيله عقل، و تكبر را وسيله جهل و نادانى قرار داده است.»[20]

حضرت نوح ـ عليه السلام ـ به فرزندانش در حال رحلت فرمود:

«شما را به دو چيز امر مى كنم: به گفتن "لا اله الا الله" و "سبحان اللّه و بحمده" و از دو چيز باز مى دارم: "شرك به خدا" و "كبر".»[21]

درمان كبر و فخرفروشى، افزون بر اين نسخه هاى معرفتى، راه كارهاى عملى هم دارد كه در سخنان اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ به آن ها اشاره شده است; امام فرمود:

«خداوند ]براى حفظ بندگانش از ظلم و ستم و تكبر[ با نماز، زكات و مجاهده در گرفتن روزه واجب، آنان را حراست فرموده است، تا اعضا و جوارح شان آرام، و چشم هاى شان خاشع، و غريزه ها و تمايلات سركش شان خوار و ذليل، و قلب هاى آنان خاضع شود، و تكبر از آن ها رخت بربندد ... .»[22]

ب: درمان عُجب

عُجب، عقل را تباه مى كند[23] و مانع دست يابى انسان به قله هاى بلند مكارم علمى و عملى خواهد شد; اساسى ترين راه درمان عُجب، معرفت نفس است. امام باقر ـ عليه السلام ـ فرمود:

«سُدَّ سَبيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.»[24]

«راه ورود عُجب را با معرفت نفس خود، كور گردان.»

اگر انسان خود را بشناسد، سرتا پاى وجودش را نياز و وابستگى محض مى بيند و تمام امتيازها و نعمت ها و خوبى ها را از منبع خير و نعمت، يعنى خداوند تبارك و تعالى مشاهده مى كند. به قول قرآن كريم:

(اَيُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِىُّ الْحميدُ)[25]

«اى مردم! شما فقير و وابسته به خداييد، و خداوند، بى نياز و ستوده است.»

(وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَة فَمِنَ اللّهِ ...)[26]

«هر نعمتى كه داريد از خداست ... .»

علامه نراقى ـ رحمة الله عليه ـ براى معالجه عُجب نوشته است:

«معالجه اجمالى عجب اين است كه پروردگار خود را بشناسى، و بدانى كه عظمت و كمال و عزت و جلال، سزاوار غير او نيست; و معرفت به حال خود به هم رسانى و بشناسى كه تو به خودى خود از هر ذليلى ذليل تر، و از هر قليلى قليل ترى، و به جز ذلت و مسكنت و خاك سارى درخور تو نيست; پس تو را با عُجب و بزرگى چه كار؟ ... تو خود ممكنى بيش نيستى و ممكن، به خودى خود، عدم محض است; وجود و كمال ممكن، از واجب الوجود و آثار و افعال نيز از اوست.»[27]

اگر انسان بصير باشد، چند آيه قرآن او را از خواب عُجب بيدار مى كند و پشت او را مى شكند; يكى از آن آيات اين است:

(قُتِلَ الاِْنْسانُ ما اَكْفَرَه مِنْ اَىِّ شَىء خَلَقَه مِنْ نُطْفَة خَلَقَهُ فَقَدَّرَه ثُمَّ السَّبيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ اَماتَه فَاَقْبَرَهُ)[28]

«كشته باد انسان! چه ناسپاس است! او را از چه چيز آفريده است؟! از نطفه اى خلقش كرد، و اندازه مقررش بخشيد، سپس راه را بر او آسان گردانيد، آن گاه به مرگش رسانيد و در قبرش نهاد.»

گاهى آدمى به كارهاى شايسته اش مى بالد، و چنين مى پندارد كه خود مايه نجاتش را فراهم آورده است; در اين صورت بايد سفارش خداوند را به داوود پيامبر ـ عليه السلام ـ به خاطر آورد كه فرمود:

«اى داوود! گنه كاران را مژده بده و صديقان را بترسان; عرض كرد: چه گونه گنه كاران را مژده دهم و صديقان را بترسانم؟ فرمود: اى داوود! به گنه كاران مژده بده كه توبه آنان را مى پذيرم و از گناه در مى گذرم، و به صديقان بيم ده كه مبادا به كردار خود عُجب ورزند و خودبين شوند; زيرا هيچ بنده اى نيست كه من او را پاى حساب بكشم جز آن كه هلاك شود.»[29]

ج: درمان حسادت

حسود در حقيقت نسبت به قضاى پروردگار خشمناك، و از عطا و قسمت پروردگار به بندگان ناخشنود است، و اين فكر به تدريج باور به توحيد و ايمانش را تباه مى كند; قرآن كريم فرمود:

(وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْض لِلرِّجالِ نَصيبٌ مِمّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصيبٌ مِمّا اَكْتَسَبْنَ وَ اسْأَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّهَ كانَ بِكُلِّ شَىْء عَليماً)[30]

«زنهار، آن چه را خداوند به ]سبب[ آن بعضى از شما را بر بعضى ]ديگر[ برترى داده آرزو مكنيد; براى مردان از آن چه كسب كرده اند بهره اى است، و براى زنان ]نيز[ از آن چه كسب كرده اند بهره اى است، و از فضل خدا درخواست كنيد، كه خدا به هر چيزى داناست.»

حسود، كافى است بداند كه هيچ چيز مانع بخشش هاى خدا و هيچ امرى بازدارنده قضاى الهى نيست. بنابراين، با حسادتش، نعمت از ديگران زايل نمى شود جز آن كه تبعات و آثار زشت حسادت براى او باقى مى ماند; و حسادت در دنيا به بيمارى تن و روان[31] به سبب آشفتگى روحى و احساس دل تنگى، و در آخرت به سنگينى عذاب مبدل خواهد شد.

علامه نراقى ـ رحمة الله عليه ـ درباره معالجه عملى حسادت مى گويد:

«... عمل نافع براى شفاى مرض حسد آن است كه بر آثار لوازم خيرخواهى آن شخص، كه حسد بر او دارى، مواظبت نمايى و مصمم گردى كه خود را برخلاف مقتضاى حسد بدارى; پس چون از راه حسد، تكبر بر آن شخص طلبى تواضع از براى او كنى، و اگر غيبت و بدگويى او را طالب باشى خواهى نخواهى در مجامع و محافل زبان را به مدح و ثناى او گشايى، و اگر از ديدن او تو را ملالت حاصل شود و نفسِ شوم تو را به عبوسى و ترش رويى و درشت گويى به او امر كند خود را به خوش كلامى و شكفته رويى با او بدارى، و اگر حسد تو را از انعام و احسان با او منع كند عطا و بذل را نسبت به او زياد كنى و چون بر اين اعمال مداومت نمايى ملكه تو مى شود، و ماده حسد از تو قطع مى شود ... .»[32]

د: درمان نااميدى

هيچ دست نيازى به سوى پروردگار بالا نرفت جز آن كه پر برگشت، و به اجابت رسيد; ليكن نكته اساسى در اين جا، آن است كه بايد بينش خود را درباره اجابت دعا تصحيح كنيم. اگر اجابت دعا به معنى برآورده شدن همان خواسته اى است كه ما مى طلبيم، و آن را به حساب عادى و عقل بشرى خود مايه نجات و سعادت خود مى شمريم و از همين رو بر آن پاى مى فشريم، اين معنى از اجابت خطاست; چون ما با اين ذهن كوتاه و درك ناچيز از جوانب قضيه، و به ويژه با بى خبرى از آينده خود از كجا مى دانيم اگر همين خواسته برآورده شود به مقصد مى رسيم؟

اما اگر اجابت دعا به معنى پاسخ مثبت پروردگار و پر كردن دست تهى ماست، هر چند به شكلى كه ذات اقدس او ـ كه داناى مطلق است ـ صلاح مى داند، اين معنى از اجابت درست است و به همين معنى، هر دعايى ـ با رعايت شرايطش ـ به هدف اجابت مى رسد.

اين قسمتى از وصيت نامه اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ به امام حسن ـ عليه السلام ـ است كه فرمود:

«بدان! كسى كه گنجينه هاى آسمان و زمين در دست اوست تو را در دعا رخصت داده، و پذيرفتن دعايت را بر عهده نهاده، و تو را فرمان داده تا از او بخواهى تا به تو دهد، و رحمتش را بطلبى تا رحمت كند. پس كليد گنج هاى خود را در دستان تو نهاد; چون به تو اجازه درخواست از خود را داده تا هرگاه خواستى درهاى نعمت او را با دعا بگشايى، و بارش رحمتش را طلب نمايى. پس دير برآوردن دعا، تو را نوميد نكند، كه بخشش و عطا بسته به مقدار نيت بُوَد، و بسا كه در برآوردن دعايت تأخير افتد و اين براى آن باشد كه پاداش دعا كننده بزرگ تر، و عطا و بخشش به آرزومند كامل تر شود; چه بسا چيزى مى خواهى كه به تو ندهد، اما بهتر از آن را در اين جهان يا در آن جهان عوض دهند، يا بهتر بوده كه از تو دريغ دارند; چه بسا چيزى را بطلبى كه اگر به تو بدهند، تباهى دينت در آن مى باشد ... .»[33]

اين در مورد اصل اجابت; اما درباره تأخير اجابت، امام باقر ـ عليه السلام ـ فرمود:

«مؤمن از خداى عز و جل حاجتى مى طلبد و خداوند برآوردن نيازش را به تأخير مى اندازد; چون صدايش را دوست مى دارد و گريه هايش را مى پسندد ... .»[34]

افزون بر آن، چون دعا عبادت است تأخير آن مايه افزايش حجمِ عبادت، و نتيجه آن، رشد و بالندگى روح دعاكننده است.[35]

هـ : درمان بُخل

در اين بيمارى نيز ضعف معرفتى، زيربناى آن است; آدمى مى پندارد هر چه جمع آورد و در انفاقش بخل ورزد، به سود اوست. در حالى كه بايد آثار و اخبار زيادى كه در نكوهش بخل و ستايش بخشش و سخا رسيده است را ملاحظه كند، و بداند كه خانه ديگرى در انتظار اوست و بايد قدرى پيش فرستد، و در آن جا ذخيره كند تا در روز درماندگى به كارش آيد.

درمان اساسى براى اين بيمارى و همه بيمارى ها، قطع سرچشمه آن هاست و سرچشمه بخل، دوستى مال دنياست.

قرآن كريم با تحليل پندار خام بخيلان، سرانجام بخل را چنين ترسيم مى كند:

(وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذينَ يَبْخَلُونَ بِما اتيهُم اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ ...)[36]

«كسانى كه به آن چه خدا از فضل خود به آنان عطا كرده بخل مىورزند، هرگز تصور نكنند كه آن ]بخل[ براى آنان خوب است، بلكه براى شان بد است; به زودى آن چه كه به آن بخل ورزيده اند، روز قيامت طوق گردنشان مى شود ... .»

اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ نيز فرمود:

«از بخيل در شگفتم! او به استقبال فقرى مى رود كه از آن مى گريزد، و غنايى را از دست مى دهد كه خواهان آن است; در دنيا همچون فقيران زندگى مى كند، اما در آخرت بايد همچون اغنيا حساب پس دهد.»[37]

آن چه مهم و سزاوار تأكيد است، اين نكته اساسى است كه روند تطهير و درمان بايد ادامه يابد، و تخلق به اخلاق خدا، جايگزين اخلاق شيطانى شود; وگرنه ما را با عقاب، تطهير و ادب خواهند كرد; يعنى همان چيزى كه در اول دعاى ابو حمزه، امام سجاد ـ عليه السلام ـ از آن سخت مى هراسد و مناجات مى كند:

«اِلهى لا تُؤَدِّبْنى بِعُقُوبَتِكَ ... .»

«خدايا! مرا با عقاب و عذاب خودت، ادب نكن.»

نكته اى كه نبايد فراموش شود اين است كه تا اين جا طرح درمان، درباره امور شخصى و در محدوده حوزه جان بود، اما هرگز نبايد از بيمارى ها و آلودگى هاى اجتماعى غافل بود; بيمارى هايى كه بر اثر سركشى طاغوتيان، و هوس هاى دنياپرستانِ بى درد، فضاى جامعه را مسموم مى كند; و به تعبير اميرمؤمنان ـ عليه السلام ـ موجب مى شود تا در اين فضا شيطان به هلاكت و تباه كردن مردم چشم طمع بدوزد، اسباب كارش قوت گيرد، و حيله و فريبش فراگير شده و شكار وى در دسترس باشد.[38]

شست و شوى آلودگى هاى اجتماع، نخست به خشكاندن ريشه هاى فساد وابسته است; يعنى كشتن اولياى شيطان و انهدام حزب شيطان. درمان بيمارى هاى اجتماعى نيز به دو عنصر اساسى امر به معروف و نهى از منكر متكى است; دو عنصرى كه اگر ترك شوند، همه چيز رو به تباهى مى رود و دوستان شيطان نيز نيرو گرفته و به رهبرى جامعه دست مى يابند.

در وصيت نامه اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ چنين مى خوانيم:

«لا تَتْرُكوا الاَْمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْىَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرارُكُمْ ... .»[39]

«امر به معروف و نهى از منكر را وامگذاريد; كه بدترين شما حكمرانى شما را به دست گيرند.»

گام چهارم: تصحيح انديشه ها و ارزيابى و تعميق باورها

در آغاز سخن، اشاره شد كه هر نوع رخنه و ضعفى در انديشه ها و باورها، مانند نقاطى كورند كه براى دشمن، زمينه اى مناسب فراهم مى كنند تا از طريق آن ها وسوسه گرى كند. در واقع، سكوى معراج مخلَصان ـ كه آسوده از هر نوع وسوسه دشمن اند ـ انديشه هاى درست و باورهاى ژرف آن هاست.

به چند نمونه از انديشه هاى نادرست و باورهاى ضعيف بنگريد تا ببيند چه آثار زيان بار و زشتى به همراه دارند:

اگر انسان تحت تأثير وسوسه هاى دشمن بى محابا به جمع آورى امكانات دنيا مى پردازد و حقى را كه خدا در دارايى اش قرار داده است ادا نمى كند، و از فقر مى هراسد و بخل مىورزد، به اين دليل است كه سراى دنيا و امكاناتش را درست نشناخته، و ديدگاهى واقع بينانه درباره آن ندارد.

اگر انسان از تزيين دشمن فريب مى خورد و به وعده هاى او دل خوش مى كند، و به آرزوهاى ساخته و پرداخته اش سرگرم و ميخ كوب مى شود، براى آن است كه از ادامه حيات غافل مانده و از جاودانگى اش بى خبر است.

اگر محبت دنيا، دل آدمى را مى ربايد و خود منشأ بسيارى از رفتارهاى ضد ارزشى و چراغ سبزى براى دشمن مى شود، به اين دليل است كه محبوب و معبود واقعى را گم كرده، و از حكمت حياتش در اين مقطع دنيا، بى خبر است.

اگر گرفتار كمين كبر هستيم به اين دليل است كه وجود سر تا پا فقر خود را نشناخته ايم; اگر گرفتار كمين حسادتيم، به اين دليل است كه حكمت روزى ها و تقسيم شان را نمى دانيم; ... و در يك كلام، اگر نسبت به گناه، موضع سرسختانه نداريم و تحت تأثير وسوسه هاى دشمن، به گناه آلوده مى شويم به اين جهت است كه از درك حضور، غافل ايم و حقيقت گناه، خطر رسوب و تراكم آن، و تبديل هويت جان را ناچيز مى نگريم ... .

بنابراين، ملاحظه مى كنيد از يك سو مشكل شناختى، زيربناى همه مشكلات ماست; و از سوى ديگر، شالوده هر نوع مبارزه با دشمن و عروج روح به مقام مخلَصان، بر معرفتى درست و باورى استوار مبتنى است و گويى از همين روست كه در حديثى مى خوانيم:

«مرگ فقيه دين شناس، براى ابليس از مرگ مؤمنان ديگر محبوب تر است.»[40]

ما در اين جا به تناسب حجم بحث، تنها به خطوط كلى ديدگاه هاى قرآن و عترت به عنوان طبيبان درست انديشِ آگاه اشاره خواهيم كرد، تا در قدم اول تذكر و تنبهى باشد، و سپس بتوانيم با اين ميزان، انديشه ها و باورهاى خود را محك زده، صحت و سقم شان را به دست آوريم، و باورهاى درست خود را نيز تعميق بخشيم.

الف: پروردگار ما

ما، در اعماق جان، پروردگارمان را مى شناسيم[41] و با او پيمان بسته ايم كه بنده و سرسپرده اش باشيم،[42] اما حجاب هاى پندار و دنيازدگى و غفلت هاى متراكم، بر اين فطرت خداشناسى و آن پيمان فطرى پرده ها آويخته است.

روشن ترين دليل بر اين مدعا، آن گاه رخ مى نمايد كه دست انسان از همه چيز كوتاه شود، همانند موقعيتى كه در كشتى طوفان زده، گرفتار امواج هراسناك درياييم، كه آن پرده ها فرو مى افتند و همه سراب هايى كه به دنبال آن ها مى دويديم، رنگ مى بازند، و حقيقت سراب گونه شان برملا مى شود; آن جاست كه حقيقت محض و معبودِ واقعى و رب العالمين تجلى مى كند; از اين روست كه در آن شرايط حاد، خالصانه دست به دامن كبريايى اش مى زنيم، و نجات خود را تنها از او مى خواهيم.[43]

اين صحنه، در قيامت به نحو شفاف ترى بروز خواهد كرد; چون در قيامت همه پرده ها مى افتند و چشم، تيزبين مى شود.[44] همه محبوب ها و معبودهاى دروغين، افول مى كنند[45] و حسرت، دامن گير انسان مى شود[46] كه چرا عمرى را در اين دنيا، پيوسته با پندارها و معبودهاى ساختگىِ نفس و شيطان به سر برده، و اكنون دستش تهى است!

بين ما و پروردگارمان هيچ فاصله اى نيست، هم از اين طرف گفتند:

«اِنَّ الرّاحِلَ اِلَيْكَ قَريبُ الْمَسافَةِ.»[47]

«كسى كه به سوى تو كوچ كند مسافت نزديكى مى پيمايد.»

هم از آن طرف گفتند:

(... نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ)[48]

«ما از رگ گردن به او ]انسان[ نزديك تريم.»

در بين راه هم هيچ حجابى نيست; چون فرمود:

«لاَِنَّكَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ اِلاّ اَنْ تَحْجُبَهُمْ الاَْعْمالُ دُونَك.»[49]

«تو از آفريده هايت پوشيده نيستى، جز آن كه رفتار ـ زشتشان ـ آنان را از تو پوشيده كرد.»

بنابراين، اگر كسى حقيقت خود را كه فقر محض و وابستگى و نياز است مشاهده كرد، پروردگار خود را مى بيند; انسان هرگاه خودش را بدون زنگار ديد، خودى نمى بيند; چون خودش، آينه حق و مرآت اوست.

هميشه معرفت خدا با اعتراف به قصور و عجز همراه است; چون پى بردن به كنه ذات اقدس اله محال است; معصوم ـ عليه السلام ـ فرمود:

«ما عَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.»[50]

«آن طور كه شايسته شناخت تو بود، تو را نشناختيم.»

«لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدِ صِفَتِه وَ لَمْ يَحْجُبْها عَنْ واجِبِ مَعْرِفَتِهِ.»[51]

«عقول را بر كنه صفات خويش آگاه نساخته، اما آن ها را از معرفت و شناسايى مورد لزوم خود باز نداشته است.»

در قرآن بيش از هر چيز روى يگانگى خدا تكيه شده، و شعار نخستين قرآن اين است:

(لا إِلهَ إِلاَّ اللّه)

«غير از (اللّه) خدايى نيست.»

اين شعار، بيش از شصت بار با عبارت هاى گوناگون تكرار شده و در برخى از آيات نيز گواهى خود خدا، فرشتگان و همه دانايان را بر اصل توحيد اعلام مى دارد.[52] در قرآن، اسما و صفات بسيارى براى خدا آمده است; مانند آيات آخر سوره حشر كه فرمود:

«اوست خدا كه جز او خدايى نيست; داناى نهان و آشكار; اوست رحمان مهربان، اوست خدا كه جز او خدايى نيست; فرمانرواى پاك، بى عيب، بى گزند، ايمنى بخش، نگهبان، گران قدر، پرقدرت و پرعظمت; پاك است خدا از آن چه ]با او[ شريكش مى دانند; اوست خداى آفريدگار، هستى بخش، صورت گر، بهترين نام ها از آن اوست، آن چه در آسمان ها و زمين است تسبيح گوى اوست، و او والاى حكيم است.»[53]

آهنگ اصلى اسما و صفاتى كه در قرآن براى خدا آمده همان است كه در آيه بيست و چهارم سوره حشر، با جمله:

(لَهُ الاَْسْماءُ الْحُسْنى ...)

«بهترين نام ها از آنِ اوست.»

بيان شده است. بنابراين، به هر نيكى و به هر جلوه كمال كه بينديشيم، بالاترين درجه اش به نحو مطلق براى خداست; براى مثال، توانايى و كارآيى، كمال است و خداوند كارآىِ توانايى است كه بر همه چيز تواناست.

«... اِنَّ اللّهُ عَلى كُلِّ شَىْء قَدير.»[54]

دانايى هم كمال است و خداوند، داناى مطلق است، از آشكار و پنهان با خبر است، و همه چيز را مى داند:

«... اِنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَىْء عَليمٌ.»[55]

مهرورزى به ديگران نيز كمال است و خدا رحمان و رحيم است; يعنى بسى پرمهر و مهرورز، آن هم در بالاترين درجه يعنى (اَرْحَمُ الرّاحِمينِ)[56] است و به همين گونه است هر نوع كمال ديگر ... . بنابراين، خدايى كه از هر كمالى بالاترين مرتبه اش را دارد، خود به خود از هرگونه عيب و نقص و فقر و نياز پيراسته و مبراست.

قرآن كريم فرمود:

(وَللّهِ الاَْسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها وَ ذَروا الَّذينَ يُلْحِدُونَ فى اَسْمائِهِ سَيُجْزَوْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ)[57]

«بهترين نام ها از آن خداست; پس او را با همين نام ها بخوانيد و به كسانى كه در مورد نام هاى او به كجى مى گرايند اعتنا نكنيد; به زودى به كيفر آن چه مى كردند خواهند رسيد.»

ب: ما در نظام آفرينش

نظام هستى باطل نيست،[58] ما را بيهوده نيافريدند[59] و در اين نظام رها نكردند،[60] ما در محضر خداييم[61] و به سوى او نيز باز مى گرديم.[62] چه طور ممكن است رها باشيم، در حالى كه اگر به پيشينه خلقت خود بنگريم، خواهيم ديد كه قطره اى ناچيز بوديم و ما را پرورانده و لباس خلقتى بعد از خلقت ـ از منى به خون بسته و از آن به تكه گوشت و از آن به استخوان ها و سپس پوشش آن ها با گوشت و ... ـ بر قامت ما پوشاند، و آن گاه طفلى آراسته و كامل به دنيا آورد.[63] چه طور ممكن است رها باشيم در حالى كه همه جا و همه وقت در آشكار و پنهان، روزهاى روشن و شب هاى تار، مراقبانى از جان خود ما، نگهبانانى از اعضا و جوارح ما، و حافظانى امين از فرشتگان، اعمال ما را زير نظر دارند،[64] رفتارهاى ما را مى نويسند و حتى شمارش نَفَس هاى ما را ثبت مى كنند.[65]

خداوند ما را براى عبادت خود آفريد،[66] بدون آن كه به آن نيازمند باشد; خداوند، نظام هستى را به حق آفريد تا هر كس را براى آن چه به دست آورده پاداش دهد و در حق او كوچك ترين ستمى نخواهد شد.[67] خداوند مرگ و زندگى را آفريد تا بيازمايد كدام يك از ما بهترين كردار را از خود نشان مى دهيم.[68]

در اين نظام، هيچ چيزى نيست جز آن كه خدا را تسبيح و تقديس مى كند; هر چند ما تسبيح آن ها را درك نمى كنيم.[69]

ج: ما و اعمال ما

هر عملى (جوانحى و جوارحى) دو چهره دارد; چهره ظاهرى (مُلكى) و چهره باطنى (ملكوتى) كه هر دو يك حقيقت اند، مانند معادله اى كه دو طرفش يك حقيقت اند; ليكن هر طرف به يك گونه خود را نشان مى دهد. (به طور نمونه 2 + 5 = 7; هر دو طرف يكى است اما با دو چهره; و به همين جهت است كه از يك طرف، طرف ديگر را مى توان محاسبه كرد و به دست داد).

اگر كسى چشم باطنى اش باز شد، ملكوت و باطن هر چيزى را مشاهده مى كند; چون با آن سنخيت يافته است. بنابراين، اگر مى گويند گناه، آلودگى و سجده بر شيطان است، به اين دليل است كه صورت باطنى و چهره ملكوتى آن را گزارش مى دهند، و هرگاه پرده ها كنار رود ما هم آن را خواهيم ديد. مانند قيامت كه با كنار رفتن پرده ها، صورت باطنى طاعت و معصيت را مشاهده خواهيم كرد، و در اين صورت است كه يقين مى كنيم خسارتِ گناه، بسيار شكننده و داراى چهره اى تنفرآور است.

به طور نمونه اگر امام صادق ـ عليه السلام ـ درباره دنيا فرمود:

«دنيا مانند نقش و صورتى است كه سر آن را تكبر و غرور، چشمانش از حرص و طمع، زبانش از ريا، دستانش از شهوت، پاهايش از خودبينى، قلبش از غفلت، وجودش از فنا و حاصلش از زوال شكل يافته است ... .»

اين توصيف از دنيا، در واقع گزارشى است از چهره ملكوتى زندگانىِ دنياپرستان.

اعمال و كردار ما، در چهره ملكوتى اش همنشين دايمى ماست; ما هر چه مى كنيم بر صفحه جان مان ثبت شده و با آن يگانه مى شود، و سپس در هر عالَمى متناسب با آن عالَم، خود را نمايان مى سازد; اگر رفتار ما طاعت و نور بود صفحه جان نورانى خواهد شد، و اگر معصيت و تاريك بود آن را سياه و چركين مى كند، و تراكم آن چشم دل را كور و گوش جان را كر و قلب را مى ميراند،[70] و ادامه آن آدمى را به موضع تكذيب آيات خدا مى كشاند،[71] و از پروردگارش محجوب مى كند.[72] و ديدگاه او را نسبت به واقعيت ها بى مبنا و دور از حقيقت مى گرداند[73] تا آن جا كه ممكن است در اثر انبوه سياهى و تراكم آلودگى، چهره جان به كلى دگرگون شود و ما را از انسانيت، به طور كلى بيرون برد.[74]

در قيامت صورت عده اى سفيد و درخشان و چهره عده اى سياه و غم بار است،[75] و اين چهره باطنى اعمال و عقايد آن هاست كه بر صورت شان نقش مى بندد; براى همين در قيامت مجرمان گنه كار از سيماى شان شناخته مى شوند.[76]

اعمال ما كه هم نشين جاودانه ما و در درون حوزه جان ماست دارايى واقعى ما مى باشند; يعنى هر چه در بيرون از حوزه جان خود داريم، ملكيت اعتبارى است كه براى سامان دهى به زندگى اين سرا، بين عقلا پذيرفته شده است (مانند: خانه من، همسر من، بوستان من و ...) حتى بدن ما، دارايى واقعى ما نيست! چون همه اين ها از گوهر جان جداست و با رفتن ما از اين دنيا پيوندشان با ما قطع مى شود. ولى آن چه كه مى ماند و هميشه با ماست و با آن در برزخ خواهيم بود و با آن محشور مى شويم، رفتارها و باورهايى است كه در دنيا به دست آورده ايم و با جان ما گره خورده اند; براى همين است كه در قيامت، همه به يك صورت محشور نمى شوند. پس بيدار شويم و چشم باز كنيم.

هر عملى كه در اين دنيا انجام مى دهيم و هر باورى كه داريم، در آخرت مالك آن عمل هستيم و مالكيت عمل هم در روز جزا به هيچ روى از انسان سلب نمى شود. انسان به گونه تكوينى، صاحب عمل خود است، آن هم مالكيتى حقيقى نه اعتبارى; مالكيت انسان در اين دنيا اعتبارى و منفصل از حقيقت ماست، ليكن مالكيت آخرتى، حقيقى و متصل به حقيقت اوست.[77]

پيامبر عزيز اسلام ـ صلوات اللّه عليه و آله الطيبين ـ به قيس بن عاصم فرمود:

«براى تو، به ناچار هم نشينى خواهد بود كه هرگز از تو جدا نمى شود، با تو دفن مى شود در حالى كه تو مرده اى و او زنده است; هم نشين تو اگر شريف باشد، تو را گرامى خواهد داشت و اگر نابكار باشد تو را به دامان حوادث مى سپارد، آن گاه هم نشين با تو محشور مى شود و در رستاخيز با تو برانگيخته مى شود و تو مسؤول آن خواهى بود. پس دقت كن هم نشينى كه انتخاب مى كنى نيك باشد; زيرا اگر او نيك بود مايه انس توست، و در غير اين صورت موجب وحشت تو مى گردد; آن هم نشين، عمل توست ... .»[78]

د: گذرگاه دنيا و حكمت زندگانى در آن

ما را به اين سرا آوردند، اما نه آمدن مان بيهوده بود و نه ماندن مان. در اين جا ما را چشم بسته رها نكردند، بلكه قرآن و عترت به خوبى تمام زواياى اين منزل را به صورت شفاف و روشن نشان دادند و به ما گفتند كه اين جا كجاست، چه كنيد، راه كجاست، و بى راهه كجا.

اين جا، خانه عبور و گذر، و آخرت خانه سكون و ماندن است;[79] اين جا تجارت خانه اولياى خدا، معبد فرشتگان، فرودگاه وحى و ... است;[80] گذرگاه دنيا، هيچ كس را فريب نداد; چون همه چيز را بى پرده نماياند، و با دگرگونىِ هميشگى اش نشان داد كه نمى توان به آن دل بست;[81] چون چيزى كه در معرض دگرگونى است شايستگى دلبند شدن ندارد; هر چند دشمن ما با تزيين هايش نمى گذارد واقعيت ها را ببينم، و از حكمت حيات در اين جا سردرآوريم.

به طور اساسى آن چه كه مخلوق و آفريده خداست فريبنده نيست; پس اگر نكوهشى براى دنياست، نه به سبب وجود خارجى آن، بلكه به خاطر رابطه نادرست ما با دنياست; يعنى دنياى فريب و نكوهيده، دنيايى است كه بر اثر عدم شناخت ما، در درون دل ما خانه كرده و جان را به خود بسته است و اين دنيايى است كه خودِ ما ساخته ايم، و در واقع اين ساخته ما، حيات دنياست كه همواره مورد نكوهش و طرد بوده است، نه خود دنيا; ولى دنياى دليل و ستوده، دنيايى است كه بيرون از حوزه جان ما، و ساخته و پرداخته خداست; دنيايى كه سرتاپا نعمت و لطف است، همان دنيايى كه انبيا و اوليا ـ عليهم السلام ـ در آن رشد كرده و به مناصب عالى الهى و مقامات ارجمند معنوى نايل شدند; همان بازارى كه مردان خدا در آن جان و مال فروختند و رضا و لقاى خدا را خريدند.[82]

پس آن چه كه نكوهيده است حيات و زندگانى دنياست، كه قرآن آن را چيزى جز بازى و سرگرمى و آرايش و فخرفروشى به يكديگر و فزون جويى در دارايى ها و فرزندان نمى شناسد; و آن را مانند بارانى مى داند كه مى بارد، روييدنى و رستنى آن ]باران[ كشاورزان را به شگفت مى آورد، اما به ناگاه آن كشت، زرد و خشك شده و آن گاه خاشاك مى شود[83] و سپس به اين سو و آن سو پراكنده مى گردد.[84]

اين حقيقت كه زندگانى دنيا چيزى جز سرگرمى و بازى نيست، در آيات متعدد قرآن بيان شده، و بعد از بيان اين حقيقت در آيه اى آمده است:

«خانه آخرت براى پرواپيشگان به طور قطع بهتر است; آيا نمى انديشيد؟»[85]

«زندگى حقيقى، خانه آخرت است; اگر بدانند.»[86]

«آنان كه به زندگانى دنيا شاد شده اند، ]فراموش كرده اند كه اين[ زندگى دنيا نسبت به آخرت جز بهره اى ]ناچيز[ نيست.»[87]

در اين دنيا، همه بر سر جلسه آزمون اند; هيچ كس بدون امتحان از اين جا نخواهد رفت[88] و امتحان همه نيز به يك شكل نيست. عده اى با داشتن امكانات و دارايى هايشان; و عده اى با نداشتن و فقرشان; امتحان مى شوند و گاهى هم ترس، گرسنگى، كاستى در دارايى ها، و مرگ و ميرها، و كمىِ محصولات، مواد اين آزمون اند; و مژده براى كسانى است كه با درك موقعيت جلسه آزمون، پايدار و مقاوم بر راه راست باقى ماندند.[89] از جمله اهداف آزمون، جداسازى سره از ناسره، ناب كردن جان مؤمنان، به زوال بردن كافران و درك و شناخت مجاهدان و صابران است.[90]

در اين جا بنا نيست هر كس هر آن چه تمنا كند، بيابد، يا از نظر رزق و روزى، همه يكسان باشند يا آن كه هميشه زندگى يكدست اداره شود; پس، تفاوت ها، برترى ها و فراز و نشيب ها در اين مقطع دنيا قطعى است و حكمت آن هم آزمون الهى است; بدين سان اگر به حكمت آمدن در دنيا آگاه نباشيم، نمى توانيم در برابر فراز و نشيب ها، پيچ و خم ها و ... كه جزوى جدانشدنى براى اين مقطع از زندگى است موضعى پايدار برگزينيم، گاهى با يك پيش آمدِ ناگوار آتش مى گيريم، به طورى كه گويى مى خواهيم از پا درآييم و يأس و نااميدى سر تاپاى وجودمان را مى گيرد،[91] و اگر هم دست مان رسيد و خداوند باز براى امتحان بعد از سختى ها به ما ثروت و گشايش داد، بخل مىورزيم، فخر مى فروشيم، خود را شايسته و برتر از ديگران تلقى مى كنيم.[92]

ما را جانشين پيشينيان كردند تا ببينند چه مى كنيم;[93] آيا مانند آنان سرگرم بازى و جمع آورى اموال مى شويم يا آن كه چشم باز مى كنيم و قبل از آن كه براى ديگران مايه عبرت شويم، از گذشتگان عبرت مى گيريم. تمام امكاناتى كه در اين دنيا به دست ما سپرده اند، تنها براى آزمايش ماست و شكوفه اى هستند كه براى هيچ كس گل نكرده اند.[94] پس نبايد ملاك رضايت و خشنودى و يا ناخشنودى و خشم خدا را در دارايى ها و نادارى ها ببينيم;[95] كه اگر كسى مال و دارايى داشت دليل بر خشنودى خدا، و اگر نداشت دليل بر خشم او باشد; و يا بر اساس آن ها احترام ها و اهانت ها را تنظيم كنيم. خداوند براساس حكمت بالغه اش روزىِ برخى را فراخ و روزىِ برخى را تنگ مى گيرد.[96] خداوند متعال امكانات دنيا را چنين گزارش مى كند:

«مال و فرزندان زيور زندگى دنيايند، و نيكى هاى ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر اميد ]نيز[ بهتر است.»[97]

«اموال شما و فرزندان تان تنها، ]وسيله[ آزمايشى براى شمايند و خداست كه نزد او پاداش بزرگ است.»[98]

«هر آن چه به شما داده شده است، كالاى زندگى دنيا و زيور آن است، و]لى[ آن چه نزد خداست بهتر و پايدارتر است; مگر نمى انديشيد؟»[99]

«آن چه نزد شماست فانى و تمام شدنى، و آن چه نزد خداست پايدار و جاودانه است ... .»[100]

بنابراين، منطق قرآن در برابر كسانى كه مى گويند ما دارايى و فرزندان مان از همه بيشتر است و ما عذاب نخواهيم شد،[101] چنين است:

«اموال و فرزندان تان چيزى نيست كه شما را به پيشگاه ما نزديك گرداند، مگر كسانى كه ايمان آورده و كار شايسته كرده باشند ... .»[102]

آرى در يك كلام، خداوند، آسمان و زمين و مرگ و زندگى را آفريد تا بيازمايد چه كسى نيكوترين عمل را در اين صحنه امتحان به نمايش مى گذارد;[103] و سرانجام هم براى پرهيزكاران خواهد بود.[104]

در اين منزل، براى ما از پيشينيان گزارش هاى صادقانه و هدايت بخش داده اند; همان نسل هاى بى شمارى كه در اين زمين زندگى كرده اند و اكنون، ما در جاى آنان منزل گزيده ايم. از آثارشان، رفتارهاى شان، پيامبران شان، منطق شان، شيوه برخورد و واكنش آن ها، سنت هاى خداوند درباره آنان، عذاب يا نجات شان، نقاط مثبت و منفى زندگى شان، حكمت بقا و زوال شان و ... براى ما خبر آورده اند;[105] از آبادى هايى كه هم اكنون هم برجاست ولى مردمش هلاك شدند و يا آبادى هايى كه درو شدند و بساطشان برچيده شد;[106] به ما گفتند كه شما در منزل كسانى خانه كرديد كه پيش از شما بودند، و به خود ستم روا داشتند،[107] ]ولى[ ما به آنان ستم نكرديم، و هر آن چه غير از خدا مى پرستيدند و سر به آستان آن ها مى ساييدند، آن ها را از عذاب نجات نداد;[108] براى آنان پيام آورانى فرستاديم ولى تكذيب شان كردند، آنان را به تنگى معيشت و بيمارى دچار ساختيم تا به زارى و خاك سارى درآيند، اما تضرع نكردند; چون دل هايشان سخت شده و شيطان، آن چه را انجام مى دادند در نظرشان آراسته بود; پس چون پندهاى ما را فراموش كردند، درهاى هر چيزى ]از نعمت ها[ را بر آنان گشوديم، تا هنگامى كه به داشته هايشان شاد گرديدند و ناگاه ]گريبان[ آنان را ]با عذاب[ گرفتيم و يكباره نوميد شدند و ريشه آن گروهى كه ستم مى كردند، بركنده شد.[109] اكنون شما در زمين بگرديد و بنگريد كه فرجام تكذيب كنندگان چه گونه بوده است;[110] چون به طور يقين در اين ]سرگذشت ها و كيفرها[ براى هوشياران[111] و براى مؤمنان، درس هاى عبرت است.[112]

در اين جا، خداوند پيامبرانى را از بين خود مردم برانگيخت تا با زبان خودشان براى آنان حقيقت ها را بيان كنند; پيامبرانى كه با بصيرت و بينايى و منطقى استوار و نيرومند با نشانه ها و معجزات براى بردن مردم از تاريكى ها به سوى نور[113] از هيچ تلاشى فروگذار نمى كردند; مردانى با اراده اى پولادين كه هرگز كمى تعدادشان در اراده آنان خللى ايجاد نكرد;[114] پيامبرانى كه منطق شان اين بود:

«خدا را بپرستيد و از طاغوت بپرهيزيد.»[115]

«از پروردگارتان آمرزش بخواهيد، سپس به درگاه او توبه كنيد ...[116] ما بر اين رسالت پاداشى از شما نمى خواهيم و قصدى جز اصلاح نداريم.»[117]

اما شيطان اعمال امت ها را براى شان بياراست،[118] و گمراه شان كرد تا آن كه در برابر منطق روشن وحى بهانه گيرى كردند، و با لجاجت و خيره سرى بر پندارهاى خود پاى فشردند،[119] تا آن كه خود را به دست هلاكت سپردند; اكنون مهمان اين زمين، ماييم با اين «توصيه ها» و «هشدارها»:

يك: توصيه ها

ـ تقواپيشه كنيد، آن هم حق تقوا را و بكوشيد مسلمان و تسليم امر خدا ـ در همه ابعاد ـ از اين دنيا رويد.[120]

ـ در اين جا ننشينيد و دست روى دست مگذاريد، بلكه براى خدا به پا خيزيد و به سوى آمرزش و مغفرت پروردگار و بهشت برين شتاب گيريد;[121] به پا خيزيد و عدالت را برپا كنيد.[122]

ـ خدا و پيامبرش شما را به چيزى فرا خواندند كه به شما حيات مى بخشد; آنان را اجابت كنيد.[123]

ـ جان و مال تان را به خدا بفروشيد، و در ازاى آن بهشت دريافت كنيد.[124]

ـ خداوند فرمود: به بندگان من بگو نماز به پا داريد و در آشكار و پنهان انفاق كنيد پيش از آن كه روزى بيايد كه در آن خريد و فروش و دوستى نخواهد بود.[125] به بندگان من بگو: منم خداى بخشنده مهربان، و عذاب من هم عذابى دردناك است.[126]

ـ از اين گذرگاه دنيا براى منزلگاه ابدى آخرت، وسايل و تجهيزات فراهم كنيد و پيش از آن كه بدن تان را از اين دنيا بيرون برند دل تان را از اين دنيا بيرون كنيد.[127]

ـ به غير از خدا، هر كه و هر چه را بپرستيد انحرافى آشكار است، و در حقيقت، شيطان را عبادت مى كنيد.[128]

ـ اگر ديدار پروردگارتان را مى خواهيد عمل صالح كنيد و در عبادت او احدى را شريك قرار ندهيد.[129]

ـ آنان كه از روش و منش ابراهيم خليل الرحمن ـ عليه السلام ـ يعنى توحيد ناب روى بر مى تابند، نابخردند.[130]

ـ هر كار خوبى كه براى خويش از پيش فرستيد، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشى بيشتر باز خواهيد يافت ... .[131]

ـ اگر عزت و سربلندى مى خواهيد، عزت، يكسره از آن خدا و نزد اوست،[132] و در گرو عبادت او.

ـ هر كه كارهاى شايسته انجام دهد و مؤمن باشد براى تلاش او ناسپاسى نخواهد بود، و همه را براى او ثبت و ضبط مى كنيم.[133]

ـ كسانى كه در راه ما بكوشند، به يقين راه هاى خود را به آنان مى نماييم و در حقيقت خدا با نيكوكاران است.[134]

ـ دو فرشته نگهبان از راست و چپ مراقب شمايند; هيچ سخنى نمى گوييد ]و هيچ كارى نمى كنيد[ مگر آن كه مراقبى آماده آن را ضبط مى كند.[135]

ـ آن چه بر زمين است زيبايى زمين است نه زيبايى شما، و اين زيبايى براى آن است كه بيازماييم كدام يك از شما بهترين عمل را به نمايش مى گذاريد;[136] اما آن چه كه زيبايى شماست ايمانى است كه خداوند دل هاى شما را به آن مى آرايد.[137]

ـ اگر خدا را شاكر باشيد شما را مى افزايد، و اگر كفران كنيد عذاب او سخت است.[138]

ـ اگر كار شايسته كنيد، در اصل، حوزه جان خودتان را معطر كرده ايد و اگر كار زشت كنيد به زيان خودتان است و پيش از هر چيز حوزه دل خود را متعفن و تيره مى كنيد.

ـ هر كه طغيان كرد و زندگى پستِ دنيا را برگزيد، جايگاه او همان آتش است و كسى كه از ايستادن در پيشگاه پروردگارش هراسيد، و نفس خود را از هوس باز داشت ... جايگاه او همان بهشت است.[139]

ـ هر كس در گرو اعمال خويش است;[140] هيچ چيز در دستگاه الهى گم نمى شود.

ـ اگر خدا را دوست داريد از پيامبر پيروى كنيد تا خدا دوست تان بدارد، و گناهان شما را بر شما ببخشايد; و خداوند آمرزنده مهربان است.[141]

ـ هر چه در اين جا انفاق كنيد تا خشنودى خدا را به دست آوريد، جان خودتان را تثبيت كرده ايد.[142]

ـ پروردگارتان را با تضرع و در پنهانى بخوانيد ... در زمين بعد از اصلاحش فساد به پا مكنيد، خدا را با ترس و طمع بخوانيد; همانا رحمت خدا به نيكوكاران نزديك است;[143] اى بندگان مؤمن! زمين من فراخ است ]هر كجا هستيد[ تنها مرا بپرستيد.[144]

ـ تا در اين دنياييد تلاش و جديت كنيد، براى خدا به پا خيزيد، خود را آماده كنيد، توشه اى نيكو براى سفر فراهم آوريد، چشمان تان را خوب باز كنيد كه مبادا زندگى شما همان طور كه گذشتگان شما را فريب داد شما را بفريبد.[145]

دو: هشدارها

ـ مبادا مانند كسانى باشيد كه خدا را فراموش كردند و خدا نيز آنان را دچار خودفراموشى كرد.[146]

ـ مبادا پيرو هواهاى نفسانى و آرزوهاى دور و دراز شويد; چون غفلت مى آفرينند و آخرت را به فراموشى مى برند.[147]

ـ مبادا حق را ببينيد و از سر لجاجت و هوس انكار كنيد،[148] و يا مانند كسانى باشيد كه هواى نفس خود را معبود خويش گرفتند.[149]

ـ خسارت نافرمانى خدا و تكذيب آيات خدا، بسيار شكننده است و اگر تصور مى كنيد با اين نافرمانى و تكذيب، شما را نمى گيرند پندارى است بى مبنا; بلكه خودِ اين پندار نيز نوعى عذاب است.[150]

ـ مبادا گمراهى بخريد و هدايت بفروشيد! كه اين تجارتى زيان بار است.[151]

ـ مبادا در اين دنيا كوردل باشيد! چون در اين صورت، در آخرت هم كوردل و گمراه تر خواهيد بود.[152]

ـ مبادا تنها رويه و لايه ظاهرىِ زندگانى دنيا را ببينيد، و با سرگرمى به آن نسبت به آخرت غافل شويد.[153]

ـ مبادا بر اثر كثرت نافرمانى، به خط بحران برسيد تا خداى ناكرده در مورد شما خطاب شود: آن ها را رها كن تا بازى كنند و ]در پندارها و سرگرمى هاى شان[ فرو روند، تا روزى را كه وعده داده شده اند، ملاقات نمايند.[154]

ـ مبادا به ستمگران گرايش يابيد، كه آتش شما را مى گيرد،[155] از فتنه اى كه تنها به ستمكاران نمى رسد، بترسيد.[156]

ـ ما شما را از عذابى نزديك هشدار داديم; روزى كه آدمى، آن چه را پيش فرستاده بنگرد و كافر گويد: اى كاش خاك بودم.[157]

ـ مبادا مانند كسانى باشيد كه از ياد ما روى بر مى تابند، و چيزى جز زندگانى دنيا را نمى خواهند، و اين منت هاى دانش آنان است.[158]

ـ مبادا در برابر منطق درست و استوار وحى بهانه كنيد، و در پوسته پندارها از روى هوس، به اتهام، استهزا و ... برخيزيد.[159]

ـ مواظب باشيد كه اين جا به چيزى غير از خدا دل نبنديد، چيزى قيد و بند شما نشود، و شما را زمين گير نكند; مواظب باشيد نادانسته و ناخواسته با عزيزترين محبوب خود يعنى جان تان دشمنى نكنيد، و آن را به دست آتش نسپاريد.

ـ مبادا فريفته شويد از اين كه مى بينيد دنياداران به دنيا دل مى نهند، و بر سر دنيا به يكديگر بر مى جهند; چون دنياپرستان كه دنيا كورشان كرده سگانى هستند عوعوكنان، و درندگانى در پى صيد، دوان; ... نيرومندشان ناتوان را طعمه خويش مى كند; و بزرگ شان بر خُرد، دست چيرگى گشايد ... آنان در چراگاه زيان، در بيابانى دشوار گذر، سرگردان اند; نه شبانى است كه به كارشان رسد، و نه چراننده اى كه به چراشان برد. دنيا به راه كورى شان راند و ديده هاشان را از چراغ هدايت بپوشاند. در بيراهگى اش سرگردان اند و در نعمت آن غوطهور; آنان دنيا را پروردگار خود گرفته اند و دنيا آنان را به بازى گرفته و آنان هم دنيا را به بازى گرفته اند، و آن چه در پس دنياست يعنى عالم آخرت را به فراموشى سپرده اند.[160]

گام پنجم: پيشگيرى از آسيب و تلاش در بالندگى و عروج روح

صحنه جان، بعد از آفت زدايى و شست وشو، ترميم آسيب ها و تصحيح بينش ها تندرستى اش را باز مى يابد، و اين امتيازى بس بزرگ براى ما و شكستى فاحش براى دشمن است. البته حفظ اين تندرستى دشوار است: چون باز هم خطر بيمارى هست و همواره آتش جنگ در نهان آدمى شعلهور است و وسوسه هاى دشمن نيز بى انتهاست. دشمن هرگز نااميد نمى شود; مگر ممكن است دست از غنيمتى پربها بكشد؟ بنابراين، در كمينگاه هايش در جست و جوى فرصتى مناسب، باقى خواهد ماند، تا انسان را كه در معرض آفت ها و غفلت ها و ... است به دام اندازد.

براى پيشگيرى از آسيب، به ما سفارش كرده اند به كمينگاه ها نزديك نشويد; چون با نزديك شدن به آن ها، جاذبه وسوسه نيرومندتر شده شما را مى ربايد (مانند سفارش به آدم كه به او و همسرش گفتند: نزديك اين درخت نشويد)[161] و اگر ناخودآگاه در شرايطى سخت قرار گرفتيد، بدون درنگ صحنه را ترك كرده و موقعيت خود را عوض كنيد، اگرچه نيروى حراست از جان و تقوا در شما قوى باشد (مانند يوسف كه چون خود را درگير و دار جاذبه هاى شيطانى زليخا ديد، با شتاب محل را ترك كرد و زليخا به دنبال او پيراهنش را از پشت گرفت و پيراهن پاره شد).[162]

اين نسخه ها، براى برنامه هاى موردى است; اما طرح كلى و برنامه اساسى كه بايد به صورت پيوسته و درازمدت پى گيرى شود: عروج روح و خروج آن از تيررس دشمن و وسوسه هاى او و جاى گرفتن در منزلگاه مُخلَصان و پاك شدگان ناب است كه به تعبير اميرمؤمنان ـ عليه السلام ـ شيطان وسوسه گر در آنان طمع نكرده است تا به وسيله زنگار وسوسه، فكر آن ها را مكدَّر سازد.[163]

پيشتر گفتيم كه دشمن در يك شعاع مشخص اجازه فعاليت دارد و بيش از آن درمانده و ناتوان است. بنابراين، اگر انسان از نظر روحى نيرومند شد و در مقام ايمان و توكل به خدا جاى گرفت، دشمن بر او تسلط و حاكميتى نخواهد داشت; و اگر به بلنداى مقام مخلَصان و پاك شدگان ناب راه يافت، در اين منزلگاه، حتى از وسوسه هاى دشمن هم آسوده خواهد بود.

انسان تا آن زمان كه به اين زندگى دنيا و هر آن چه كه رنگ و بوى دنيا دارد (اعم از امكانات دنيا و حتى علم، عبادت، زهد و ... اگر رنگ و بوى دنيا داشته باشند) دل بسته است، مانند پرنده به بند كشيده نشسته اى است، كه قدرت قيام و پرواز را از او گرفته اند و ناگزير در تيررس دشمن خواهد بود; مانند بلعم باعورا، كه بر زمين چسبيد و پيرو نفس شد و شيطان هم به تعقيب او رفت و اسيرش كرد.[164]

بيشتر انبياى عظيم الشأن به ويژه خاتم آنان، آمدند تا غل و زنجيرها را از دست و پاى انسان باز كنند،[165] كه پرواز و عروجش مهيا شود و پس از باز شدن زنجيرها، آدمى را به ورود به مناطق امن دعوت كنند;[166] دعوتى كه نشانه ضعف و عقب نشينى از صحنه مبارزه نيست، بلكه عروج روحى است. طرح كلى اين معراج را از زبان مبارك اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ بشنويد:

«همانا عقل خود را زنده گرداند و نفس خويش را ميراند چندان كه ـ اندام ـ درشت او لاغر و نزار شد و اخلاقش لطيف و جانش صيقل خورد; ]آن گاه[ نورى سخت رخشان براى او بدرخشيد و راه را براى او روشن كرد و او را در راه راست راند و از درى به درى برد تا او را به درِ سلامت كشاند و به خانه اقامت جاى داد و به آرامشى كه در بدنش پديدار شد دو پاى او در قرارگاه ايمنى و آسايش استوار گرديد; چون دل خود را ]براى سير و سلوك[ به كار گرفت و پروردگارش را راضى و خشنود كرد.»[167]

همين كه عقل از اسارت نفس به درآيد و احيا شود و در جاى واقعى اش كه حكمرانى بر مملكت جان است بنشيند، و نفس هم مهار شده آن قدر خوار و پايمال شود كه هر نوع حركت و نشاطى را از دست دهد و از پاى بيفتد ـ بر اثر اين مجاهدت ـ اندامى نحيف و اخلاقى لطيف به بار آمده، و نورى درخشنده در دل سالك پرتو مى افكند; نورى كه راه سالك را روشن مى كند. از اين به بعد، سالك را در راه راست به پيش مى برند به جاى آن كه خود برود، تا او را به منزل سلامت و خانه اقامت برسانند. در اين منزل آرامش و آسايشى روحى او را در بر مى گيرد. سالك در اين منزلگاه از هر نوع تيرگى در رفتار و ترديد و دودلى در اعتقاد، مبراست و در امنيتى كامل از هر نوع وسوسه اى به سر مى برد; چون قلب خود را از غفلت ها و بى خبرى ها درآورده و براى عروج به كار گرفته و با تمام وجود كوشيده تا پروردگارش را راضى و خشنود كند.

اساسِ معارج در اين طرح دو چيز است: احياى عقل و ميراندنِ نفس; عقل چه گونه زنده مى شود؟ و نفس سركش چه گونه مى ميرد و از پاى در مى آيد؟ راه درست اين كار، جز با به كارگيرى نسخه هاى قرآن و عترت، ميسر نيست; حيات عقل در گرو ايمان و عمل صالح است; ايمانى مبتنى بر معرفت و شناخت، و عملى منزه از شرك و ناخالصى. چون اين قرآن كريم است كه سخن از اهداى حيات طيبه به آدمى دارد; زندگانى پاكيزه روحى كه از آلودگى ها و فتنه گرى هاى دشمن مبراست و قرآن آن را ثمره شيرين ايمان و عمل صالح مى شناسد و فرموده است:

«هر كس از مرد يا زن، كار شايسته كند و مؤمن باشد، به طور قطع، او را با زندگى پاكيزه اى حيات ]حقيقى[ بخشيم; و به طور مسلم، آنان را بهتر از آن چه انجام مى دادند پاداش خواهيم داد.»[168]

شايد همين منزلگاه است كه قرآن آن را «دارالسلام» مى شناسد و فرموده است:

(وَ اللّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدى مَنْ يَشاءُ اِلى صِراط مُسْتَقيم)[169]

«خدا شما را به سراى سلامت فرا مى خواند، و هر كه را بخواهد به راه راست هدايت مى كند.»

در آيه اى ديگر با دخول در «سِلم» از آن ياد كرده و فرموده است:

(يا اَيُّها الَّذينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِى السِّلْمِ كافَّةً وَ لا تَتَبِّعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ)[170]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! همگى به خشنودى و آرامش (اطاعت خدا) درآييد، و گام هاى شيطان را دنبال مكنيد; كه او براى شما دشمنى آشكار است.»

اگر انسان به اين مراتب رسيد (يعنى به يقين در معرفت و محبت در عبادت) با مشاهده دايمى جمال ربوبى، هرگاه خطرى او را تهديد كرد در همان لحظه پروردگار را مشاهده مى كند و در اين جا «نور شُهود» او را نجات مى دهد; مانند يوسف ـ عليه السلام ـ كه در لحظه بحران و خطر، در برابر پيشنهاد زليخا، جمال ربوبى را مى نگرد و مى گويد:

(... مَعاذَ اللّهِ اِنَّهُ رَبّى اَحْسَنَ مَثْواىَ اِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ)[171]

«... پناه بر خدا، اوست پروردگار من، به من جايگاهى نيكو داده است; به طور يقين، ستمكاران رستگار نمى شوند.»

اين مشاهده براى آن است كه يوسف ـ عليه السلام ـ در مقام مخلَصان منزل گزيده است:

(وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْلا اَنْ رَءا بُرهانَ رَبِّه كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصينَ)[172]

«در حقيقت ]آن زن[ آهنگ وى كرد ]يوسف نيز[ اگر برهان پروردگارش را نديده بود آهنگ او مى كرد. چنين ]كرديم[ تا بدى و زشت كارى را از او بازگردانيم; چرا كه او از بندگان مخلَص ما بود.»

حاصل سخن

تمام تلاش ما در اين نوشتار، نشان دادن گوشه اى از هشدارها و پيام هاى نورانى آيات و روايات درباره ابليس و سپاهيانش بود تا نشان دهيم شيطان موجودى واقعى و دشمنى جدى است و ما چه بخواهيم و چه نخواهيم و چه بدانيم و چه ندانيم[173] با اين دشمن همه جا و همه وقت دست به گريبانيم; و اين مطلبى است كه بايد آويزه گوش مان شود و در متن زندگى جاى خود را بيابد. چون همين كه هر عاقلى باور كند دشمنى دارد كه با سرنوشت او و سرقت گوهر جانش و در واقع، با همه چيزش سر و كار دارد، به فكر چاره مى افتد.

ما بايد باور كنيم كه دشمن ما سخت كينه توز است; از خدا مهلت گرفته تا با تمام توان به آدمى حمله برد و او را بى آبرو كند. هدف او به بى راهه بردن انسان همراه با خسارت و هلاكت است، و به هيچ كس در هيچ موقعيتى كوچك ترين رحمى نمى كند، و اگر در برابر مخلَصان و پاك شدگان نيز اظهار درماندگى كرده براى آن است كه نمى تواند، نه اين كه نخواهد.

گفتيم، دشمن با برنامه كار مى كند; از موقعيت آدمى در اين جهان به خوبى اطلاع دارد; روحيه ها، گرايش ها و ديگر خصوصيات انسان را مى شناسد; سياست هاى اصولى را به عنوان خط مشى كلى برگزيده و با مهارت ها، تجهيزات و نيروهايش سخت مى كوشد تا هر كس را به فراخور حالش حتى يك گام هم كه شده به دام هايش نزديك كند، تا رفته رفته زهر نهايى خود را بپاشد.

دشمن در كمين گاه ها مترصد لغزش هاى آدمى است و در انتظار فرصتى مناسب است كه حمله كند و به پيش روى اش ادامه دهد تا زمينه را براى اسارت كامل انسان فراهم كند، آن گاه هويت انسانىِ انسان را از او گرفته و به جاى او هويت شيطانى خودش را تزريق كند، دل را به تصرف درآورد و با كودتا در آن همه امكانات و قواى روحى و بدنىِ آدمى را به غنيمت بگيرد، سپس اين تفاله بى مصرف، اين بى پناه قلع و قمع شده، و اين تهى مغز بازى خورده را به قعر دوزخ فرستد. خواستيم نشان دهيم كه در اين ميدانِ آزمايش و نبرد، همه چيز براى كارزار مهياست، سرمايه هاى گران بها و تجهيزاتى كارساز از درون و بيرون، توانايى هاى گوناگون، امدادهاى ويژه خداوند، و وجود الگوهاى پيروزمند قهرمان، كه با همين سرمايه ها و توانايى ها به مصاف دشمن رفتند و با درخشش تمام، بينى دشمن را به خاك ماليدند و حتى او را به اسارت گرفتند.[174]

افزون بر اين ها ما توانسته ايم به محضر قرآن و عترت راه يابيم و سياست هاى اصولى در مبارزه با دشمن را شناخته و شيوه ها و راه كارهاى مبارزه را نيز به دست دهيم.

اكنون نوبت آن است كه باور كنيم ما مى توانيم خليفة اللّه باشيم و مسجود فرشتگان; ما آن قدر توان و امكانات داريم كه بتوانيم ابليسِ بى شرم را سر جايش بنشانيم، و حتى مانند خواص از اولياى خدا، او را اسير كنيم.

پس اگر باز هم مسامحه كنيم و به جاى اجابت دعوت خدا و پيامبرش، دشمن را اجابت كنيم، ستمى بزرگ و خسارتى جبران ناپذير بر خود روا داشته ايم.

آرى عزيزان! در يك كلام، اجابت دعوت شيطان، گام نهادن در مسير آتش است و اجابت دعوت خدا و پيامبرش نجات و معراج ماست. پيامبر عزيز ما فرمود:

«اى مردم! جز اين نيست كه خداست و شيطان، حق است وباطل; هدايت است و ضلالت، رشد است و غوايت، دنياست و آخرت، خوبى هاست و بدى ها، پس آن چه از خوبى هاست براى خداست و آن چه از زشتى هاست براى شيطان ملعون است.»[175]

«اَلا وَ اِنَّ اَعْقَلَ النّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطاعَه و عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعصاهُ.»[176]

«آگاه باشيد! خردمندترين مردم بنده اى است كه پروردگارش را شناخته و فرمانش برد، و دشمنش را شناخته و نافرمانى اش كند.»

اكنون در پايان اين نوشتار بسيار به جا و مناسب است كه با گشودن دست نيايش و تضرع به سوى خداوند، كلام را با سخنان دلنشين و نورانى امام سجاد ـ عليه السلام ـ ختم كنيم:

«پروردگارا! به روان نازنين محمد و آل محمد رحمت فرست، و از پرتو مشعل هدايت، ظلمات ضلالت را درهم بشكن; و آن چنان كه گمراهان از گناهان خويش لذت مى برند كام ما را نيز از لذت صلاح و پارسايى سرشار ساز، و بازار توشه تقواى ما را از وعده هاى شيطان بى نياز دار، و راه ما را كه به جانب راستى و ثواب كشيده مى شود از راه او كه منتهى به كفر و الحاد مى گردد بركنار دار.

پروردگارا! به روان محمد و آل محمد رحمت فرست و مقدر فرماى كه پدران و مادران ما، و فرزندان ما و خويشاوندان ما، و دوستان ما و آشنايان ما، و همسايگان ما از زن و مرد مؤمن، در پناه تو از شر شيطان ايمن بمانند و هرگز به دام وى نيفتند. پروردگارا! تو مى توانى ما را در قلعه متين و حرز مبين خود جاى بخشى و به جان ما زرهى بپوشانى كه تيرهاى جان گزاى شيطان را بازگرداند، و به دست ما، حربه اى دهى كه دمار از لشگر شيطان برآورد. پروردگارا! مرا و كسان مرا در آن زره نجات بخش از طعنه هاى شيطان ايمن دار ... پروردگارا! هم آن كسان را از گذشتگان و آيندگان كه به يگانگى تو ايمان دارند و با اخلاص و صميميت به طاعت و عبادت تو بر مى خيزند و در دوستى تو شيطان را دشمن مى دارند، از شر شيطان به دور دار.»

«پروردگارا! ما را در صف دشمنان شيطان بنشان، و روا مدار ـ خدايا ـ كه نام ما، در جريده دوستان نگون بختش نگاشته آيد; چنان كن كه در برابر وسوسه ها و فريب هاى وى استوار بمانيم; و هرگز به دل برى ها و فريبندگى هاى وى دل نسپاريم، و هرگز به دعوتش لبيكِ اجابت نگوييم. به زبان ما، توش و توان بخش تا بر ضد شيطان سخن گوييم و ديگران را از هواجِس و وسوسه هاى وى برحذر داريم، و بكوشيم كه همگان به جنگ او برخيزند، و پشت به پشت هم داده بر وى بستيزند.»[177]

«اى پروردگار! قدرت وى را در برابر قدرت عظماى خود درهم شكن، تا بنيان سعادت مان را نشكند; و توفيق مان عنايت كن تا همواره به درگاه تو دست به دعا برداريم و از حيله و فريب وى ايمن بمانيم، و در پناه عصمت تو خويش را نگاه داريم.»[178]

پايان

پى نوشت :

[1]- سوره يونس (10) آيه 57.

[2]- همان.

[3]- همان.

[4]- لطايفى از قرآن كريم (برگزيده از كشف الاسرار و عدة الابرار)، ص 126.

[5]- تفسير سوره حمد، جلسه دوم.

[6]- اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ فرمود: «التُّوبةُ تُطَهِّر القلوب و تَغْسِلُ الذُنُوبَ»; «توبه، دل را تطهير مى كند و گناهان را مى شويد.» معجم المفهرس لالفاظ غررالحكم و درر الكلم، ج 3، ص 2112.

[7]- سوره بقره (2) آيه 222.

[8]- اين بخش برگرفته از معراج السعادة علامه نراقى ـ رحمة الله عليه ـ است; ص 559.

[9]- سوره زمر (39) آيه 52 ـ 53.

[10]- ميزان الحكمة، ج 1، ص 556، به نقل از بحارالانوار، ج 6، ص 28.

[11]- بحارالانوار، ج 77، ص 159.

[12]- سوره بقره (2) آيه 271; سوره توبه (9) آيه 103.

[13]- سوره نساء (4) آيه 31.

[14]- سوره آل عمران (3) آيه 193; سوره صف (61) آيه 10.

[15]- سوره تغابن (64) آيه 9.

[16]- سوره انفال (8) آيه 29; سوره احزاب (33) آيه 70 ـ 71.

[17]- نهج البلاغه، حكمت 24.

[18]- همان، حكمت 454.

[19]- همان، خطبه 192.

[20]- مكارم الاخلاق، ص 534.

[21]- معراج السعادة، ص 210.

[22]- نهج البلاغه، خطبه 192; در حكمت 252 نيز امام فرمودند: «خداوند ايمان را براى تطهير شرك و نماز را براى پاك شدن از تكبر واجب كرد.»

[23]- اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ فرمود: «العجب يفسد العقل.» معجم المفهرس لالفاظ غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 1775.

[24]- الحياة، ج 1، ص 119.

[25]- سوره فاطر (35) آيه 15.

[26]- سوره نحل (16) آيه 53.

[27]- معراج السعادة، ص 192.

[28]- سوره عبس (80) آيه 17 ـ 21.

[29]- الكافى، كتاب الايمان و الكفر، ج 2، ص 314.

[30]- سوره نساء (4) آيه 32.

[31]- اميرمؤمنان امام على ـ عليه السلام ـ فرمود: «از غفلت حسودان نسبت به سلامت تن شان، درشگفتم.» نهج البلاغه، حكمت 225. در خطبه 86 فرمود: «به يكديگر حسادت نورزيد كه حسد، ايمان را مى خورد آن چنان كه آتش هيزم را (مى خورد و) خاكستر مى كند.»

[32]- معراج السعادة، ص 345.

[33]- نهج البلاغه، نامه 31.

[34]- الكافى، ج 2، ص 488، ح 35.

[35]- خداوند متعال در سوره حجر (15) آيه 56 فرمود: «كسى جز گمراهان از رحمت خدا مأيوس نمى شود.»

[36]- سوره آل عمران (3) آيه 180.

[37]- نهج البلاغه، حكمت 126.

[38]- نهج البلاغه، خطبه 129.

[39]- همان، نامه 47.

[40]- سفينة البحار، ج 1، ص 99.

[41]- سوره روم (30) آيه 30.

[42]- سوره يس (36) آيه 60 ـ 61.

[43]- اين واقعيت را قرآن در آيات متعددى به تصوير كشيده است، مانند سوره يونس (10) آيه 22; سوره لقمان (31) آيه 32; سوره عنكبوت (29) آيه 65.

[44]- سوره ق (50) آيه 22.

[45]- سوره يونس (10) آيه 28; سوره مريم (19) آيه 82.

[46]- سوره مريم (19) آيه 39.

[47]- دعاى ابو حمزه ثمالى، امام سجاد ـ عليه السلام ـ .

[48]- سوره ق (50) آيه 16.

[49]- دعاى ابو حمزه ثمالى، امام سجاد ـ عليه السلام ـ .

[50]- بحارالانوار، ج 69، ص 292.

[51]- نهج البلاغه، خطبه 49.

[52]- سوره آل عمران (3) آيه 18.

[53]- سوره حشر (59) آيه 22 ـ 24.

[54]- سوره عنكبوت (29) آيه 20.

[55]- سوره توبه (9) آيه 115.

[56]- سوره اعراف (7) آيه 151.

[57]- سوره اعراف (7) آيه 180.

[58]- سوره ص (38) آيه 25.

[59]- سوره مؤمنون (23) آيه 115.

[60]- سوره قيامت (75) آيه 36.

[61]- نهج البلاغه، خطبه 151.

[62]- سوره مؤمنون (23) آيه 15.

[63]- سوره مؤمنون (23) آيه 12 ـ 14.

[64]- سوره يونس (10) آيه 61.

[65]- نهج البلاغه، خطبه 159.

[66]- سوره ذاريات (51) آيه 56.

[67]- سوره جاثيه (45) آيه 23.

[68]- سوره ملك (67) آيه 2.

[69]- سوره اسرا (17) آيه 44.

[70]- سوره نحل (16) آيه 80 ـ 81.

[71]- سوره روم (30) آيه 10.

[72]- سوره مطففين (83) آيه 15.

[73]- سوره مؤمنون (23) آيه 55.

[74]- سوره انعام (6) آيه 165.

[75]- سوره آل عمران (3) آيه 106 ـ 107.

[76]- سوره رحمن (55) آيه 41.

[77]- آيت بصيرت، از سخنان حضرت آيت الله العظمى بهاءالدينى، ص 125.

[78]- عدل الهى، ص 243.

[79]- نهج البلاغه، خطبه 201.

[80]- همان، حكمت 131.

[81]- همان.

[82]- سوره بقره (2) آيه 207; سوره توبه (9) آيه 110.

[83]- سوره حديد (57) آيه 20.

[84]- سوره كهف (18) آيه 45.

[85]- سوره انعام (6) آيه 32.

[86]- سوره عنكبوت (29) آيه 64.

[87]- سوره رعد (13) آيه 26.

[88]- نهج البلاغه، خطبه 201.

[89]- سوره بقره (2) آيه 265.

[90]- سوره آل عمران (3) آيه 140 ـ 142 و 179.

[91]- سوره فصلت (41) آيه 49.

[92]- سوره هود (11) آيه 8 ـ 11; سوره روم (30) آيه 23 ـ 24.

[93]- سوره يونس (10) آيه 14.

[94]- سوره طه (20) آيه 131.

[95]- نهج البلاغه، خطبه 192.

[96]- سوره رعد (13) آيه 26.

[97]- سوره كهف (18) آيه 46.

[98]- سوره انفال (8) آيه 28; سوره تغابن (64) آيه 15.

[99]- سوره قصص (28) آيه 60; به همين مضمون: سوره شورى (42) آيه 36.

[100]- سوره نحل (16) آيه 96.

[101]- سوره سباء (34) آيه 35.

[102]- همان، آيه 37.

[103]- سوره هود (11) آيه 7; سوره ملك (67) آيه 2.

[104]- سوره اعراف (7) آيه 127.

[105]- سوره ابراهيم (14) آيه 43.

[106]- سوره هود (11) آيه 100.

[107]- سوره ابراهيم (14) آيه 45.

[108]- سوره هود (11) آيه 52 ـ 100.

[109]- سوره انعام (6) آيه 42 ـ 45.

[110]- سوره آل عمران (3) آيه 147.

[111]- سوره حجر (15) آيه 75.

[112]- سوره حجر (15) آيه 77; سوره يوسف (12) آيه 111.

[113]- سوره حديد (57) آيه 9.

[114]- نهج البلاغه، خطبه 1.

[115]- سوره نحل (16) آيه 36.

[116]- سوره هود (11) آيه 52.

[117]- همان، آيه 51 و 88.

[118]- سوره نحل (16) آيه 63.

[119]- سوره هود (11) آيات 62، 87، 91.

[120]- سوره آل عمران (3) آيه 102.

[121]- سوره آل عمران (3) آيه 133.

[122]- سوره نساء (4) آيه 125.

[123]- سوره انفال (8) آيه 24.

[124]- سوره توبه (9) آيه 111.

[125]- سوره ابراهيم (14) آيه 30.

[126]- سوره حجر (15) آيه 49 ـ 50.

[127]- نهج البلاغه، خطبه 203.

[128]- سوره نساء (4) آيه 117.

[129]- سوره كهف (18) آيه 110.

[130]- سوره بقره (2) آيه 130.

[131]- سوره مزمل (73) آيه 20.

[132]- سوره فاطر (35) آيه 10.

[133]- سوره انبياء (21) آيه 94.

[134]- سوره عنكبوت (29) آيه 69.

[135]- سوره ق (18) آيه 7.

[136]- سوره كهف (18) آيه 7.

[137]- سوره حجرات (49) آيه 7.

[138]- سوره ابراهيم (14) آيه 7.

[139]- سوره نازعات (79) آيه 37 ـ 41.

[140]- سوره مدثر (74) آيه 38.

[141]- سوره آل عمران (3) آيه 31.

[142]- سوره بقره (2) آيه 265.

[143]- سوره اعراف (7) آيه 56.

[144]- سوره عنكبوت (21) آيه 26.

[145]- نهج البلاغه، 23.

[146]- سوره حشر (59) آيه 19.

[147]- نهج البلاغه، خطبه 28 و 49.

[148]- سوره نحل (16) آيه 14.

[149]- سوره فرقان (25) آيه 43.

[150]- سوره اعراف (7) آيه 182.

[151]- سوره بقره (2) آيه 16.

[152]- سوره اسراء (17) آيه 72.

[153]- سوره روم (30) آيه 7.

[154]- سوره معارج (70) آيه 43.

[155]- سوره هود (11) آيه 113.

[156]- سوره انفال (8) آيه 25.

[157]- سوره نبأ (78) آيه 40.

[158]- سوره نجم (53) آيه 29 ـ 30.

[159]- سوره مؤمنون (23) آيه 24 ـ 25 ـ 33 ـ 38.

[160]- نهج البلاغه، نامه 31.

[161]- سوره بقره (2) آيه 35.

[162]- سوره يوسف (12) آيه 25.

[163]- نهج البلاغه، خطبه 91.

[164]- سوره اعراف (7) آيه 174 ـ 175.

[165]- همان، آيه 157.

[166]- سوره بقره (2) آيه 208.

[167]- نهج البلاغه، خطبه 220.

[168]- سوره نحل (16) آيه 99.

[169]- سوره يونس (10) آيه 25.

[170]- سوره بقره (2) آيه 208.

[171]- سوره يوسف (12) آيه 23.

[172]- همان، آيه 24.

[173]- امام سجاد ـ عليه السلام ـ فرمود: «لا يَغْفَلُ اِنْ غَفَلْنا وَ لا يَنْسى اِنْ نَسينا ... .»; «اگر ما (از رشد و كمال خود) غفلت ورزيم، اين دشمن از (اغرا و اغواى) ما غفلت نمى كند و اگر او را فراموش كنيم او فراموش مان نمى كند.» صحيفه سجاديه، دعاى 25.

[174]- به طور نمونه، پيامبر عزيز اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فرمود: «هيچ كس از ... شما نيست جز آن كه وى را شيطانى است; گفتند: يا رسول اللّه شما نيز؟ فرمود: آرى من هم; جز آن كه خداوند مرا بر او يارى كرد، و تسليم و فرمان بردار من است.» مفاتيح الغيب، صدرالدين شيرازى، ترجمه خواجوى، ص 35.

[175]- الكافى، ج 2، ص 16.

[176]- الحياة، ج 2، ص 132.

[177]- بخش هايى از دعاى هفدهم زبور آل محمد (صحيفه سجاديه).

[178]- همان، دعاى 25.